روش لغوی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه

عنوان مقاله: روش لغوی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (26 صفحه)

نویسنده : فراتی،علی اکبر

چکیده :

از آنجا که نهج البلاغه،متنی ادبی در حد اعلای بلاغت است،و از سویی واژه،بن مایهء ادبیات به شمار است،ناگزیر،شارح می‌بایست،پیش از هر اقدامی،به تفسیر الفاظ غریب و بیان مفردات آن همت ورزد.ابن ابی الحدید نیز به عنوان بزرگترین و مشهورترین شارح این کتاب ارزشمند و ماندگار،به تفسیر واژگان و بیان الفاظ غریب‌ آن توجه ویژه‌ای مبذول داشته،و اساس شرح خود را بر آن نهاده است.ازاین‌رو،در این مقاله،به بررسی روش لغوی شرح ابن ابی الحدید،از میان دو شیوهء تقلید و اجتهاد پرداخته شده است.منابع لغوی که شارح،در شرح مفردات بر آن تکیه کرده است، گرچه در آغاز به شیوهء تقلید مربوط است،ولی تقلید و نقل صرف را دربرنمی‌گیرد؛ زیرا در شرح،بیشترین نمود با اجتهاد است.وی مفردات را چونان یک مجتهد منقد تفسیر کرده است،آراء و نظرات لغوی دیگران را در بوتهء نقد گذارده،برخی را بر برخی‌ ترجیح می‌دهد،و در اجتهادش به قرآن و حدیث و صرف و نحو و بلاغت و سیاق و فروق اللغه و دیگر موارد از این دست،استناد می‌ورزد.همچنین،اثرپذیری وی از مکتب کلامی‌اش ،در شرح واژگان نیز به وضوح دیده می‌شود.

کلمات کلیدی :

شرح نهج البلاغه،روش لغوی،شیوه اجتهادی،شیوه تقلیدی.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 95)

روش لغوی ابی الحدید در شرح نهج البلاغه

علی اکبر فراتی\*

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت مقاله:68/9/41-تاریخ پذیرش نهایی:78/6/42)

چکیده

از آنجا که نهج البلاغه،متنی ادبی در حد اعلای بلاغت است،و از سویی واژه،بن مایهء ادبیات به شمار است،ناگزیر،شارح می‌بایست،پیش از هر اقدامی،به تفسیر الفاظ غریب و بیان مفردات آن همت ورزد.ابن ابی الحدید نیز به عنوان بزرگترین و مشهورترین شارح این کتاب ارزشمند و ماندگار،به تفسیر واژگان و بیان الفاظ غریب‌ آن توجه ویژه‌ای مبذول داشته،و اساس شرح خود را بر آن نهاده است.ازاین‌رو،در این مقاله،به بررسی روش لغوی شرح ابن ابی الحدید،از میان دو شیوهء تقلید و اجتهاد پرداخته شده است.منابع لغوی که شارح،در شرح مفردات بر آن تکیه کرده است، گرچه در آغاز به شیوهء تقلید مربوط است،ولی تقلید و نقل صرف را دربرنمی‌گیرد؛ زیرا در شرح،بیشترین نمود با اجتهاد است.وی مفردات را چونان یک مجتهد منقد تفسیر کرده است،آراء و نظرات لغوی دیگران را در بوتهء نقد گذارده،برخی را بر برخی‌ ترجیح می‌دهد،و در اجتهادش به قرآن و حدیث و صرف و نحو و بلاغت و سیاق و فروق اللغه و دیگر موارد از این دست،استناد می‌ورزد.همچنین،اثرپذیری وی از مکتب کلامی‌اش ،در شرح واژگان نیز به وضوح دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها

:شرح نهج البلاغه،روش لغوی،شیوه اجتهادی،شیوه تقلیدی.

طرح مسأله

از کاوش در سیرهء بزرگان حقیقی تاریخ،برمی‌آید که ایشان با وجود اختلاف حوزه‌های‌ فکریشان،ادیبانی ضعیف یا قوی بوده‌اند؛یکی تولیدکننده و خلاق است و دیگری اهل‌ ذوقی است به تولید و آفرینش نزدیک.این حقیقت به وضوح در شخصیت علی بن‌ (\*).تلفن:40549752190-فاکس:41710522-120 Email:A.Forati a gmail.com

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 96)

ابی طالب فراهم است؛او پیشوای ادب بود؛همانگونه که در جایگاه والای تعلیم و هدایت‌گری پیشوا بود و تاریخ این حقیقت را به وضوح رسانده است و ادبیات آن‌ حضرت،پاک و به دور از تکلف و تصنع است و پس از کلام خدا و روسولش(ص)یکتا و بی‌رقیب است.

نهج البلاغه در ادب،آیه‌ای روشن است که با بقای روزگار ماندگار است،زیرا کسی‌ که آن کلام بر زبان او جاری شده است،در دل هستی می‌ماند.بی‌شک این ادبیات،نهج‌ است که همگان را-خواسته یا ناخواسته-به سوی آن فراخوانده و آن نتیجهء فراوری‌ اندیشه‌ای است که بلاغت و سخنوری را در قریش پایه نهاد،و بیان را در عرب بنیان‌ گذارد.

از آنجا که هر هنری ماده‌ای دارد که از آن ساخته می‌شود،مادهء اصلی ادب نیز واژه‌ است.ادیب بیان ادبیش را بر پایهء واژه می‌گذارد؛بنابراین،فهم نیکوی متن ادبی-در هر جایگاهی که باشد-در وهلهء نخست،در گرو فهم مفردات و واژگان آن است و شارح یک‌ کتاب ادبی در حد اعلای بلاغت،چون نهج البلاغه،باید پیش از هر اقدامی به تفسیر مفردات و تبیین غرایب آن بپردازد؛ابن الحدید نیز به عنوان بزرگ‌ترین شارح نهج‌ البلاغه،از این مهم غافل نبوده است؛بلکه شرح خود را بر پایهء شرح لغوی نهاده است.از این‌رو،در بررسی روش ابن ابی الحدید در شرحش بر نهج البلاغه،ابتدا به روش‌شناسی‌ شرح مفردات توسط وی پرداخته شده است.بنابراین،ضروری است که رویکرد او در تبیین واژگان تحلیل و بررسی شود.در این راستا،موضوعات ذیل را به عنوان مقدمه، مطرح می‌کنیم:

1-بررسی روزگار علمی و فرهنگی مؤلف‌2-بررسی سیرهء شخصی و علمی و فرهنگی‌ مؤلف 3-بررسی روش وی در تالیفش.

ابن ابی الحدید،سیره و آثار

وی،أبو حامد،عبد الحمید بن هبة اللّه بن محمد بن محمد بن الحسین بن أبی الحدید، عز الدین المدائنی المعتزلی،دانشمند،فقه و نویسنده متبحر و شاعر نیکوسرا و متکلم‌ جدلی است که از فحول علما و نوابغ تاریخ‌نگاران در عصر چهارم عباسی،یعنی روزگار طلایی شکوفایی علم و ادب به شمار می‌رود.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 97)

در اوایل ماه ذو الحجة سال 685 هـ،در مدائن دیده به جهان گشود،(الکتبی،642/1) در همان‌جا رشد یافت و از اساتید آن سرزمین بهره برد(نک:ابن أبی الحدید،21/1)وی تالیفات متعددی در زمینه‌های کلام و ادب و شعر و فقه و اصول دارد که گاه تالیف و گاه شرح و یا نقد و تعریض است؛مهم‌ترین و برترین و سودمندترین آن تألیفات،همان‌ شرح نهج البلاغهء اوست(نک:الحسینی الخطیب،122/1)در پی حمله هولاکو به بغداد به سال 556 هـ ق،محکوم به اعدام شد،(نک:الکتبی،642/1)ولی به شفاعت ابن‌ العلقمی وزیر،و میانجی‌گری خواجه نصیر الدین الطوسی،از مرگ رهید.وی پس از مدت‌ کوتاهی در بغداد درگذشت(آصف فکرت103/2).

وی مذاهب و نحله‌های کلامی را در زادگاه خود فراگرفت و از آن میان،به مذهب‌ اعتزال گروید.شرح او بر نهج البلاغه،بر این امر دلالت دارد که وی معتزلی معتدلی بوده‌ است؛گرچه در روزگار حضورش در مداین،گرایشی به شیعه نیز در او دیده می‌شود.او در شرح نهج البلاغه‌اش،به اعتزال خود تصریح دارد؛چنانکه در چندین جای شرح،بر مواضع کلامی شیعه می‌شود و آن را به باد انتقاد می‌گیرد،حتی سید عبد الزهرا حسینی‌ خطیب،او را از سرسخت‌ترین دشمنان و مخالفان شیعه برشمرده و سخن علامهء مرحوم، کاشف الغطا را چنین نقل می‌کند:«نعم المؤلف،لولا عنا المؤلف»و سپس در مقام‌ نتیجه‌گیری می‌گوید:«در عبادت این دانشمند و محقق آگاه،نیک بنگر تا دریابی آن‌ کسانی که ابن ابی الحدید را به شیعه نسبت می‌دهند،بر کرانه بزرگی از خطا راه‌ می‌پیمایند.»(الحسینی الخطیب،712/1)،افزون بر این،کتاب‌هایی که در ردّ او و نقض‌ نظرات ضد شیعی‌اش نوشته شده،دلیلی بر شیعه نبودن وی است؛همچون«سلاسل‌ الحدید فی الرد علی ابن أبی الحدید»و«النقد السدید لشرح الخطبة الشقشقیة لابن أبی‌ الحدید فی الرد علی ابن أبی الحدید»و«النقد السدید لشرح الخطبة الشقشقیة لابن أبی‌ الحدید و...»(الحسینی الخطیب،022/1-812)و گفته شده:او در اصول معتزلی بود و در فروع شافعی.نیز گفته‌اند:وی مذهبی میان تشیع و تسنن داشت.از مطالبی که‌ گویای اتفاق نظرش با جاحظ است،برمی‌آیدکه وی معتزلی جاحظی بوده است(آصف‌ فکرت،003/2).

از مهم‌ترین تالیفاتش،می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:شرح نهج البلاغة،الفلک‌ الدائر علی المثل السائر،نظم«فصیح»ثعلب،القصائد السبع العلویات،تعلیقات علی کتاب‌ المحصل و المحصول لفخر الدین الرازی،الاعتبار علی کتاب الذریعة فی أصول الشریعة، الحواشی علی کتاب المفصل در نحو،و کتاب‌هایی از این دست در ادب و کلام و....

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 98)

روش‌های وی در شرح

هم‌چنانکه هر مؤلفی در تالیف،شیوه و روشی دارد،موسوعه‌نگاران نیز در نوشتهء خود، روش‌های متعددی را پی می‌گیرند.به نظر می‌رسد کسی در این امر اختلاف نداشته‌ باشد که کتاب ابن ابی الحدید؛پیش از آن‌که شرح یک کتاب خاص باشد،موسوعه و دانش‌نامه‌ای است در موضوعات مختلف و زمینه‌های گوناگون؛این موضوع،به دو امر باز می‌گردد:نخست شمولیت و جامعیت نهج البلاغه آن را می‌طلبد.وی در شرح خویش،از منابع‌ مختلف و بسیاری در دانش‌های متعددی چون کلام،ادب،تاریخ و فلک و...بهره برده‌ است.وی مستقیما از کتاب‌خانهء شاهنشاهی بغداد استفاده می‌کرد؛به گونه‌ای که از نگاهی گذرا بر کتاب،گونه‌گونی زمینه‌هایی که شارح در بیان سخن امام بدان وارد شده‌ است،برمی‌آید.وی در شرح خود بر نهج البلاغه،از روش‌هایی چند بهره برده است که‌ می‌توان به موارد زیر به عنوان مهمترین آنها اشاره کرد:1-منهج تاریخی‌2-منهج‌ کلامی 3-منهج ادبی 4-منهج بلاغی 5-منهج لغوی.

روش لغوی در شرح

برای فهم درست متن ادبی،به ویژه متن نهج البلاغة حضرت امیر(ع)،راهی جز فهم‌ واژگان آن وجود ندارد؛ازاین‌رو که هر عبارتی،از چند کلمه شکل می‌گیرد؛لذا تفسیر و بیان مفردات،گام نخست تفسیر و شرح متون به شمار می‌رود.از ویژگی‌های روش ابن‌ ابی الحدید نیز همین است که ابتدا به شرح واژگان پرداخته است.لغت و واژه،نزد شارح‌ مدائنی،از اهمیتی برتر نسبت به دیگر روش‌های وی در شرح برخوردار است؛زیرا نخست به شرح لغوی روی کرده و بحث‌های بعدی را در پی آن آورده است؛زیرا دیگر مباحث،اعم از کلام،تاریخ،بلاغت و...نیز هر یک،سر در گرو فهم مفردات دارد.

برخی ویژگی‌های شرح لغوی

برخی از ویژگی‌های روش لغوی شرح ابن ابی الحدید را می‌توان به اختصار چنین تشریح‌ کرد:الف:جایگاه شرح لغوی نزد شارح؛گویی شارح،بیان واژگان را بنیان و سنگ بنای‌

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 99)

شرح گذارده؛ازاین‌روست که در بسیاری موارد،پیش از ورود به اصل موضوع مورد بحث،به بیان الفاظ غریب و واژگان مشکل می‌پردازد.

ب:پیش گرفتن اختصار و عدم تکرار؛بنا بر ادعای خود شارح در ابتدای شرح خطبهء آغازین سید رضی(ره)،وی در کتاب خویش،اختصار پیشه کرده است(ابن أبی الحدی، 56/1).به عنوان نمونه،در بیان حکمت 27 می‌گوید:«قد تقدم شرح مثل هذا الکلام» (همان،64/81)،نیز در قسمتی از شرح خطبهء یک،که به نظرش واژه‌ای بی‌نیاز از تفسیر و تبیین است،می‌گوید:«و باقی الفصل غنیّ عن التفسیر»(همان،31/1)، همچنین وقتی در شرح حکمت 922،به الفاظی برمی‌خورد که پیش‌تر توسط سید رضی شرح شده است،می‌گوید«هذا الفصل قد شرحه الرضی رحمه الله فأغنی عن‌ التعرض بشرحه»(همان،45/91)،ولی با این همه،گاه برخی از واژگان شرح شده را دوباره شرح می‌دهد؛تا آنجا که در آغاز شرح کلمات قصار و حکمت‌های‌ امیر المؤمنین(ع)،برخی از این تکرارهای خود را توجیه کرده،چنین می‌گوید:«ربّما وقع فیه تکرار لبعض ما تقدم یسیر جدا،و سبب ذلک طول الکتاب و بعد أطرافه عن‌ الذهن و إذا کان الرضی رحمه الله قد سها فکرّر فی مواضع کثیرة فی‌"نهج البلاغة"علی‌ اختصاره کنا نحن فی تکرار یسیر فی کتابنا الطویل أعذر»(همان،56/81).

ج:تکیه بر منابع لغوی و معاجم و نظرات ادباء و لغت شناسان،بویژه غریب‌نگاران در شرح مفردات.

د:استناد به قرآن و روایات؛اعم از حدیث،شعر،امثال عربی،فروق اللغه و ترکیب‌های بلاغی رسیده از سخنوران،نویسندگان،شعرای عرب،اهل زبان و قواعد صرفی و نحوی؛افزون بر اینکه،اثرپذیری از آرای کلامی خود و عقاید مذهبی و توجه به‌ برخی گویش‌ها و ریشه‌های لغوی نیز در شرح وی جای دارد.

هـ:توجه به شأن صدور و سیاق؛وی به فضایی که سخن در آن ایراد شده و شأن‌ صدور کلام و سیاق داخلی و خارجی کلام،دقت ویژه مصروف داشته است.

و:شارح،در شرح مفردات،به نقد آرای لغوی دیگران توجه داشته و به دفاع از واژهء مورد استفاده توسط امام و پاسخ به شبهات لغوی و اشکال‌های آن پرداخته است؛ازاین‌ رو،نقد لغوی،جلوه و جایگاه ویژه‌ای در شرح وی دارد.

ز:ذکر وجوه مختلف معانی مورد احتمال برای یک واژه به اعتبارات گوناگون.

ح:بسنده نکردن به یک نسخه و بررسی نسخه‌های مختلف و مقابله نسخ متعدد؛ خواه در ضبط متن و تصحیح نسخهء اصل و یا در گزینش نسخهء کامل‌تر و دقیق‌تر.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 100)

ط:شرح و تبیین واژگان ابیات و اشعاری که در شرح می‌آورد.

ی:بیان اثر نهج البلاغه،در ادبیات عرب و اقتباس شعرا و ادبا از نهج البلاغه در کارهای ادبی‌شان.

جایگاه تقلید و اجتهاد،در روش لغوی شارح

ابن ابی الحدید،در شرح مفردات و الفاظ غریب نهج البلاغه از دو روش کلی بهره گرفته‌ است:روش تقلیدی؛روش اجتهادی؛گرچه روش غالب وی در شرح،اجتهاد و است نه‌ تقلید؛زیرا وی ناقد و عالم بوده است.وی آرا و نظرات دیگران را در بوتهء آزمون و نقد می‌نهد؛برخی را رد و برخی را با برهان و دلیل تایید می‌کند؛بسط این روش‌ها به‌ طور خاص،به شرح ذیل است:

روش تقلید

منظور از تقلید در علم لغت،«قبول قول بلا دلیل و یقابله الاجتهاد»است؛یعنی نقل قول‌ دیگران،بدون هرگونه اظهار نظر و پذیرش آن بدون دلیل که اجتهاد در مقابل آن است‌ (بدیع یعقوب،046/4)،این تعریف،شاید بتواند مقصود ما را برآورد؛در حقیقت،هرجا شارح،از منابع لغت نقل کند و بدون بررسی و نقد و تعریض کاملا در معانی واژگان، پیروی کند،در آن مقلد است و این روش تقلیدی است.اما ابن ابی الحدید،در بسیاری‌ موارد،از منابع لغوی یاد کرده است تا نقدی را متوجه آن سازد،چنانکه این امر،در مورد قطب راوندی،ابن سکیت و اصمعی و دیگران که مورد نقد و طعن لغوی وی قرار گرفته‌اند،قابل مشاهده است.

از جمله لغویانی که شارح،در تبیین و شرح مفردات نهج البلاغه،به نظرات آنان‌ استناد ورزیده است،می‌توان به این دانشمندان اشاره کرد:1-جوهری صاحب‌ «الصحاح».2-ابن فارس صاحب«المجمل»3-ابو عبید هروی صاحب«الجمع بین‌ الغریبین»4-ابو عبیدة قاسم بن سلام صاحب«غریب الحدیث»5-ابن قتیبة صاحب‌ «غریب الحدیث»6-ابن اعرابی 7-شریف رضی 8-اصمعی 9-ابو علی(فارسی)01-ابن‌ درید 11-ابن سکیت 21-کسائی 31-ابن کیسان 41-ابو عبیده(معمر بن مثنی)51- شیخ ابو البقاء 61-لیث 71-ابو العباس مبرد 81-ابو الفتح صاحب‌"دمشقیات‌"91- سیبویه 02-فرّاء 12-ابن درستویه.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 101)

با این همه،به هیچ وجه نمی‌توان تصور کرد که بهره‌برداری شارح از این همه منابع‌ گوناگون لغوی و شخصیت‌های لغوی،تماما تقلیدی بوده،بلکه بسیاری از آنها در بوته‌ نقد قرار گرفته است؛به بیان دیگر،گاه شارح،از آن منابع نقلی دارد همراه اثبات و تایید و گاه پس از نقل،آن را مورد رد و طعن قرار می‌دهد.چه بسا وی کلام آنان را جز با اظهارنظر خاص لغوی خود،نقل نکرده،خواه موافق کلام باشد و یا مخالف؛به همین‌ دلیل،مواردی که شارح،بدون توجه به دلایل لغوی تنها ناقل آراء ایشان باشد،بسیار اندک است.

روش اجتهاد

بیشتر آرا و نظرات لغوی شارح،رنگ اجتهادی دارد و اجتهاد،دارای ابزار و وسایلی است‌ که هرکه در این ره گام نهد،برای رسیدن به هدف مطلوب،بدان نیازمند است.عواملی‌ وجود دارد که شارح،در بررسی مفردات،از آن اثر پذیرفته است و اثر روشنی در اجتهادات لغوی وی دارد؛و ما در این بحث،بر این ابزار و عوامل تأثیرگذار و مستنداتی‌ که روش اجتهادی شارح،در شرح لغوی را شکل می‌دهد،تاکید می‌کنیم؛این عوامل از این قرار است:سیاق و فضای عمومی کلام،تاثیر متون دینی(قرآن،حدیث و اخبار)، شعر عربی،امثال،تاثیر کلامی،فروق اللغات،صرف و نحو اعراب،ریشه‌های لغوی و گویش‌های زبانی،فهم بلاغی،فهم اهل زبان و مراجعه و ارجاع به صمادر و منابع و معاجم لغوی که بدان اشاره شد.

در ادامه به هر یک از این موضوعات به تفصیل پرداخته و جایگاه هر یک از این‌ عوامل در شرح لغوی تبیین می‌گردد:

1-سیاق و قضای عمومی کلام

سیاق،قرینه‌ای است که توجه به آن،محقق را به معنایی عمیق رسانده و به مقصود سخنور و یا نویسنده نزدیک‌تر می‌سازد.هر متنی دو سیاق دارد:داخلی و خارجی؛یا قرینهء متصل و منفصل.این دو نوع قرینه،از مهم‌ترین ابزارهای شرح یک سخن ادبی، فضای صدور و وضعیت خطابه و ایراد کلام است.اهمیت سیاق داخلی(قرینهء متصل)،به‌ خود لفظ و رابطهء موجود میان الفاظ مورد شرح و الفاظ مفرد در یک ترکیب برمی‌گردد که این موارد،باعث خاص شدن معنایی برای یک لفظ غیر از معانی احتمالی دیگر می‌شود.برخی ابزارهای فهم و عوامل مؤثر آن نقش مهمی در تشکیل سیاق داخلی‌

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 102)

دارد؛بلکه فراتر از این،برخی موارد،چون بلاغت و تاثیر کلامی و هرآن‌چه ذهن شارح‌ از آن در شرح و بیان معنای مقصود در واژگان کلام اثر می‌گیرد،قرینهء متصل کلام‌ شمرده می‌شود.1افزون بر اینکه،رابطهء دوجانبهء الفاظ مفرد در یک ترکیب در سیاق‌ درونی،اثر مهمی دارد.

مقصود از سیاق بیرونی(قرینهء منفصل)،شأن صدور کلام خطیب و ادیب است.در میان شارحان نهج البلاغه،کسی جز ابن ابی الحدید،به شأن ایراد خطبه‌ها و نامه‌ها توجه نکرده است.وی بر بررسی و ذکر وقایع و رخدادهای هر خطبه و سخن که‌ امیر المومنین(ع)گفته‌اند،تاکید می‌ورزد و این به اعتقاد وی برمی‌گردد که ذکر شأن‌ صدور و ایراد خطبه در فهم خطبه و مضامین و جوانب آن اثرگذار است؛زیرا ما را در فضای کلی القای خطابهء امام قرار می‌دهد.»(موسوی،172)پس از این مقدمه،به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:

1-«والتیار:معظم اللجّة،و المراد به هاهنا السیل.»(ابن أبی الحدید،همان،17/9).

2-شارح در جایی پس از تفسیر مقصود امام از"دار الهجره‌"به‌"مدینه‌"،به شرح‌ پرداخته و نقدی بر نظر راوندی وارد کرده و می‌گوید:«و قال الراوندی:المراد بدار الهجرة هاهنا الکوفة التی هاجر أمیر المؤمنین(علیه السلام)إلیها.و لیس بصحیح،بل المراد المدینة،و سیاق الکلام یقتضی ذلک و لأنه کان حین کتب هذا الکتاب إلی أهل الکوفة بعیدا عنهم،فکیف یکتب إلیهم یخبرهم عن أنفسهم.»(همان،9/41).این،از موارد قرینهء منفصلهء کلام است که به شأن صدور این نامه و جایگاه آن مرتبط است.

3-ابن ابی الحدید،در شرح واژهء"العریکه‌"،معنایی بر اساس اقتضای حال ذکر کرده‌ و بر همین اساس،سخن راوندی در این زمینه را مورد خدشه قرار داده است و می‌گوید: «و العریکة هاهنا الطبیعة،یقال:فلان لیّن العریکة إذا کان سلسا و قال الراوندی:العریکة: بقیة السنام،و لقد صدق و لکن لیس هذا موضع ذلک.»(همان،921/2).

4-از دیگر مثال‌های قرینهء متصله یا سیاق درونی،سخن شارح در معنای‌"أشباح‌" است:«الأشباح:الأشخاص و المراد بهم ها هنا الملائکة،لأن الخطبة تتضمّن ذکر الملائکة.»(همان،903/6)2.

(1).چنانکه ممکن است عوامل پیش گفته در سیاق خارجی و بیرونی کلام هم اثر می‌گذارد.

(2).برای مطالعهء بیشتر نک:ابن ابی الحدید،52/7،241/1،501/1،491/1،85/7).

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 103)

2-تاثیر متون دینی(قرآن،حدیث و خبر)

روشن است که نسبت میان ادیب فصیح با ادیب افصح،بسان نسبت جویبار است به‌ خاستگاه و سرچشمه‌اش،که اگر رابطهء میان این دو گسسته گردد و از هم جدا شوند، آب جوی فرو نشسته و خشک خواهد شد.نهج البلاغه نیز سخن فصیح کسی است که‌ فصاحت را در میان قریش بنیان نهاد1،و خود از سرچشمهء قرآن و حدیث نبوی سیراب‌ گشته است.

ازاین‌روی،رابطهء نزدیک نهج البلاغه،با قرآن و حدیث پیامبر،روشن می‌شود و بی‌شک امیر مومنان(ع)،به بهترین گونه،از این دو منبع بهره برده‌اند.شارح،با ذکر نمونه‌های بسیاری،به این ارتباط عمیق اشاره کرده و می‌گوید:«هذه من الألفاظ القرآنیة»(همان،673/6)یا«من الألفاظ النبویة»(همان،622/7)،همچنین،ابن ابی‌ الحدید،در شرح مفردات،استناد به قرآن و حدیث را اصلی برای خود قرار داده است.از جمله اهداف شارح در استناد به قرآن و حدیث،حداقل سه مورد ذیل قابل یادکرد است:

1-تبیین رابطه نزدیک قرآن با نهج البلاغه.2-دفاع از واژه‌گزینی امام(ع)یا دفاع از دقت ضبط الفاظ،توسط رضی(ره).3-بیان معنای مفردات و تبیین مراد امام،از آوردن‌ لفظی برای معنایی ویژه.

2-1-قرآن:رجوع به نوشته‌هایی که به بحث از احتجاج در لغت پرداخته‌اند،نشان‌ می‌دهد که نخستین تکیه‌گاه در احتجاج،بر پایهء سماع-به اتفاق و اجماع همگان-قرآن‌ کریم است(بدیع یعقوب،1612)،اما نمونه‌هایی از شرح،در این موضوع،عبارتند از

الف-شارح در موضعی،ضمن بیان معنای کلمهء«المضطرب»گفته است:«و المضطرب: یعنی المسافر،و الضرب:السیر فی الأرض،قال تعالی:(و إذا ضربتم فی الأرض)»(ابن أبی‌ الحدید،56/71).

ب-در جایی نیز با استشهاد به آیهء قرآن،می‌کوشد تا صحت سخن خود را اثبات‌ کند؛مانند کلمهء«النجیّ»که پس از بیان مفهوم آن و احتمال جمع بودنش می‌گوید: «و قد یکون النجیّ جماعة مثل الصدیق،قال الله تعالی:(خلصوا نجیا)أی متناجین» (همان،112/6).

(1).این سخن معاویه،به محفن بن أبی محفن است که وقتی از علی(ع)در مجلسش سعایت کرد و گفت:«جئتک‌ من عند أعیا الناس»معاویه به وی گفت:«ویحک،کیف یکون أعیا الناس!فو الله ما سنّ الفصاحة لقریش‌ غیره.»شارح،هنگام سخن پیرامون فصاحت امام(علیه السلام)،آن را نقل کرده است(ابن ابی الحدید،94/1).

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 104)

2-2-حدیث و خبر:حدیث و سنت،پس از قرآن کریم،نخستین منبع در تشریع‌ است؛همچنین اختلافی در این نیست که در میان علوم اسلامی حدیث نبوی از منزلت‌ ویژه‌ای برخوردار است؛بلکه مادر تمام علومی است که با اسلام رابطه دارد.حدیث در حفظ زبان عربی،از نظر واژه و اعراب،اثر شگرفی داشته که اگر بگوییم حدیث،نقش‌ بزرگ و اثر سترگی در اغنای عربی از مفردات و ترکیب و بیان داشته است،سخن به‌ گزافه نرانده‌ایم(نک:حمادی).

قابل انکار نیست که حدیث صحیح،پس از قرآن،بالاترین سطح فصاحت را دار است؛ همانطور که پیامبر فرمود:«أنا أفصح من نطق بالضاد»(فخر رازی،96/1)و آنکه امام‌ علی(ع)،خود و اهل بیتش(علیهم السلام)را أمراء الکلام خواندند(سید رضی،453).

علمای لغت و بزرگان ادب،دربارهء احتجاج و استشهاد به حدیث نبوی،اختلاف دارند؛ تا آنجا که برخی برآن شدند که نوشته‌هایی در تجویز یا منع آن بنویسند.شایان ذکر است که هیچ یک از مخالفان احتجاج به حدیث،منکر فصاحت پیامبر اکرم(ص)و وصی‌ او(ع)نشده‌اند؛بلکه،عامل ا صلی که این نظر را در ایشان ایجاد کرده،این است که-به‌ گمان ایشان-حدیث،به خاطر جواز نقل به معنا،در عصر روایت و فراوانی راویان غیر عرب،دچار تحریف و تصحیف و فساد شده است؛لذا نوشته‌های مختلفی در باب جواز و یا عدم جواز پدید آمد؛تا اینکه فرهنگستان زبان عربی قاهره شکل گرفت و این بحث، نخست،توسط دکتر خضر حسین،طی مقاله‌ای در مجلهء مجمع درج شد(نک:خضر حسین،012/3-791).فرهنگستان،در کمیته‌هایی تخصص،پیشنهاد دکتر خضر حسین را بررسی کرد و تصمیم خود را مبنی بر جواز استشهاد به حدیث صادر کرد که‌ فصل الخطاب این نزاع علمی کهنه گشت(مجلة مجمع فؤاد الأول للغة العربیة،7/4).پس از این مقدمهء کوتاه دربارهء احتجاج به حدیث در لغت و نحو،برخی استشهادات‌ لغوی ابن ابی الحدید به حدیث پیامبر و سخنان صحابه ذکر می‌شود:

1-شارح،در بیان معنای عبارت«یسبّخ عنّا الحر«،چنین می‌گوید:«و"یسبخ عنا الحر"أی یخفّ،و فی الحدیث أن عائشة أکثرت من الدعاء علی سارق سرق منها شیئا فقال لها النبی(صلی الله علیه و آله):لا تسبخی عنه بدعائک.»(ابن أبی الحدید،56/2).

2-در جای دیگری شارح،در بیان معنای واژهء"طلاع‌"،به خبری از عمر استناد کند و می‌گوید:«طلاع الأرض:ملؤها،و منه قول عمر،لو أن لی طلاع الأرض ذهبا لافتدیت به من هول المطّلع»(همان،171/71).

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 105)

3اوی در بیان تفاوت دو واژهء«القضم»و«الخضم»می‌گوید:«و الخضم:أکل بکلّ الفم‌ و ضده القضم،و هو الأکل بأطراف الأسنان و قیل:الخضم أکل الشی‌ء الرطب و القضم أکل‌ الشی‌ء الیابس و المراد علی التفسیرین لا یختلف و هو أنهم علی قدم عظیمة من النهم و شدة الأکل و امتلاء الأفواه»سپس سخنش را به گفتار صحابی بزرگ،أبوذر،مستند کرده‌ است:«و قال أبوذر رحمه الله تعالی عن بنی أمیة:یخضمونو نقضم و الموعد الله،و الماضی«خضمت»بالکسر و مثله «فضمت»(همان،191/1).

3-شعر

شعر،از کهن‌ترین و موثق‌ترین منابعی است که در فهم معنای لت به آن احتجاج‌ شده است(بدیع یعقوب،612/1).چنانکه ابن عباس نیز در تفسیر ألفاظ قرآن به شعر استشهاد می‌کرد؛از او نقل است که:«الشعر دیوان العرب فإذا خفی علینا الحرف من‌ القرآن الذی أنزله الله رجعنا إلی الشعر فالتمسنا معرفة ذلک منه:شعر دیوان عرب است؛ آنجا که سخنی از قرآن بر ما پوشیده باشد،به شعر رجوع می‌کنیم و معنای آن را از شعر طلب می‌کنیم.»(سیوطی،743/1)بغدادی در الخزانة می‌گوید:«کلامی که به آن‌ استشهاد می‌شود بر دوگونه است:شعر و جز آن»(البغدادی،92/1)در زمینهء استشهاد به شعری که نسبت آن به عرب خلّص ثابت است و به کسی که شعرش قابل احتجاج‌ است،کسی تردید روا نداشته است.برخی برآنند که آخرین کسی که به شعرش‌ احتجاج می‌شود،إبراهیم بن هرمه است(همان،13).عده‌ای نیز قایل به تفصیل شده و احتجاج به سخن شعرای موثوق به-هرچند از محدثین و مولّدین باشند-را جایز دانسته‌اند؛زمخشری،این قول را برگزیده است؛چنانکه به قول أبو تمام استشهاد کرده، درحالی که وی در دوران فساد لغت بوده است(همان،03).همچنین برخی معتقدند، هر متأخری می‌تواند در سخنش به سخن متقدم خود در شعر و نثر،استشهاد کند؛زیرا «کل قدیم من الشعراء[فهو]محدث فی زمانه بالإضافة إلی من کان قبله:هر شاعری از شعرای کهن نیز نسبت به شعرای پیش از خود جزو متاخرین است.»(همان،92)شعر و استشهاد به آن در لغت و نحو غیره،از ویژگی‌های روش ابن أبی الحدید،در تفسیر مفردات نهج البلاغه است؛ازاین‌رو که خود،از شاعران نیکوسرا و منتقدان شعر است؛به گونه‌ای که شرح‌حال‌نویسان،او را شاعر خوانده‌اند.حتی ابن کثیر،او را تحت عنوان‌ «الشاعر العراقی»معرفی کرده است(ابن الکثیر،0632/31)و کتبی درباره‌اش می‌گوید:«الفقیه الشاعر...و هو معدود فی أعیان الشعراء و له دیوان مشهور.»(الکتبی،952/2).

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 106)

محمد ابو الفضل ابراهیم،ابن ابی الحدید را جزو راویان اشعار و امثال عرب شمرده‌ است(ابن أبی الحدید،31/1).همچنین،وی،صاحب کتاب«نظم فصیح ثعلب»است که‌ آن را بر بحر رجز به نظم کشیده است؛نیز او را دیوانی است و قصائد هفتگانهء او که به‌ علویات شهره است،گواه دیگری بر نبوغ و مهارت شعری اوست.همین راویهء اشعار و ناقد شعرا بودن ابن ابی الحدید،باعث شده که از اهمیت شعر در فهم واژگان غفلت‌ نورزد؛بلکه عکس این موضوع نیز صادق است؛وی در جایی،به سخن امام احتجاج کرده‌ به این وسیله ایراد اصمعی بر بیتی از کمیت را مردود دانسته و از شعر کمیت،با استناد به سخن حضرت،دفاع کرده است.از جمله شواهد شرح در استشهاد لغوی به شعر،از قرار زیر است:

1-از مهم‌ترین نمونه‌های دفاع شارح از واژهء نهج البلاغه براساس شعر عربی و اثبات‌ اینکه لفظ نهج البلاغه،ساختهء شریف رضی یا شیعه نبوده است،سخن وی در شرح‌ خطبه دوم،دربارهء وصایت حضرت امیر(ع)،است،شار در بابی با عنوان«ما ورد فی‌ الوصایة من الشعر»می‌گوید:«و مما رویناه من الشغر المنقول فی صدر الإسلام المتضمن‌ کونه(علیه السلام)وصیّ رسول الله قول...»(ابن أبی الحدید،741/1).آنگاه در پی این‌ عبارت،اشعار بسیاری آورده که لفظ وصی و وصایت را دربرداشته و ویژهء وصایت‌ امیر مومنان است و58 شعر را نقل کرده است.اولین ابیات مذکور در شرح،از آن‌ عبد الله بن أبی سفیان بن الحرث ابن عبد المطلب است که می‌گوید:

و منا علیّ ذاک صاحب خیبر و صاحب بدر یوم سالت کتائبه‌ وصیّ النبی المصطفی و ابن عمه‌ فمن ذا یدانیه و من ذا یقاربه!

(همان)

2-مورد دیگر،استشهاد به بیتی از لبید،در بیان معنای کلمه‌"الحاصب‌"در ضمن‌ خطبهء 75 است،بدین مضمون که گفته است:

«الحاصب:الریح الشدیدة التی تثیر الحصباء و هو صغار الحصی و یقال لها أیضا حصبة،قال لبید:

جرّت علیها إذ خوت من أهلها أذیالها کلّ عصوف حصبهء1.»

(همان،89/4)

(1).هرگاه دیاری از اهل آن خالی شود هر باد گران و تندباد وزانی بر آن دامن گستراند.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 107)

3-شارح در معنای کلمهء«الدفیف»در خطبهء 661،به بیت امرئ القیس،پادشاه‌ گمراه،استناد کرده،می‌گوید:«دفیف پرنده:نزدیک زمین پریدن اوست،گفته می‌شود: "عقاب دفوف‌"امرؤ القیس در وصف اسبش و تشبیه آن به عقاب گفته است:

کأنی بفتخاء الجناحین لقوة دفوف من العقبان طأطأت شملالی‌1»

(همان،502/9)

اما کسانی که شارح در شرح مفردات به شعرشان استشهاد کرده ا ست،بسیارند که از مهم‌ترین ایشانند:امرؤ القیس،کمیت،رؤبه،ابو تمام،حسان بن ثابت،زهیر بن ابی‌ سلمی،اخطل،عنتره،امیه بن ابی الصلت،تأبط شرا،بحتری،طرفه بن العبد،لیث،عروه‌ بن اذینه،ابو ذؤیت،لبیدبن ربیعه،فرزدق و....نیز در شرح او به موارد بسیاری‌ برمی‌خوریم که بیتی را نقل می‌کند بی آنکه از شاعرش یاد کند،و تنها می‌گوید:«کقول‌ الشاعر»،یا«أنشدوا»و از این دست به کار می‌برد؛همچنین شاعرانی هستند که ا و به‌ شعرشان در شرح لغوی استناد نکرده،بلکه اشعار و ابیات ایشان را به منظور دیگری،غیر از فهم معنای لغت،نقل کرده است.

از ایراداتی که بر شارح وارد است،استشهاد بیش از حد به اشعار،در فهم معانی‌ مفردات است که شاید نتوان بین آنها و شرح،رابطهء خاصی یافت؛به عنوان مثال در کاربرد لفظ«الحمد»در شعر(همان،38/1)و نیز در جایی،ابیاتی از شعر خود را به بهانهء اینکه«المعنی ساق إلیه و الحدیث ذو شجون»ذکر کرده است(همان،431/5).همین‌ امر سبب شده است که شرحش،دانشنامه‌ای شعری و ادبی در موضوعات گوناگون باشد، بیش از آنکه شرح نهج البلاغه باشد.

شارح،برخی از زیاده‌روی خود را در نقل ابیات و روایت شواهد شعری،با یادآوری‌ ویژگی سخن که شعر نیز جزیی از آن است و اینکه پس آن با هم مرتبط و مکمل هم‌اند،و در فهم کلام،مهم است،توجیه می‌کند:«و ذکرناها هنا ما قبل المعنی و ما بعده لأن الشعر حدیث و الحدیث-کما قیل-یأخذ بعضه بر قاب بعض و لأن ما قبل‌ العمعنی و ما بعده مکمّل له و موضع مقصده»(همان،58/4).

4-اثرگذاری‌های کلامی در شرح لغوی

بی‌شک،دیدگاه کلامی مولف،آرا،نظرات و عقاید وی در مسایل مورد اختلاف‌ مذاهب،از اموری است که در تألیف او اثر می‌گذارد؛بررسی آثار ابن ابی الحدید،

(1).به گونه‌ای اسب تیزرو خود را خواباندم که گویی بر بال عقابی چابک و سبک‌بال هستم که‌[به قصد فرود] نزدیک سطح زمین پرواز کند.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 108)

تردیدی باقی نمی‌گذارد که نظرات مذهبی مؤلف،اثری آشکار در شرح نهج البلاغه‌ داشته ا ست؛با نظری اجمالی در شرح وی،روشن می‌شود که شارح در شرح سخنان‌ حضرت علی(ع)،بحث‌های کلامی را در تایید عقاید یاران معتزلیش،به میان کشیده‌ است؛ازاین‌رو،روش وی در شرح معنا لغت،برگرفته از دیدگاه‌های کلامی وی است‌ و در پاره‌ای از موارد دیدگاه اعتزالیش،وی را برآن‌داشته است که معنای خاصی را بر معنای دیگری ترجیح دهد.در پاره‌ای از موارد شارح معتزلی،به خاطر دیدگاه مذهبی‌ خود،از ظاهر به تأویل پناه برده است؛همچنین در مواردی که گریزی از معنای لغوی‌ ندارد،در اثبات عقیده‌اش،به تعیین مصداق لفظ،آنگونه که در نظر دارد و می‌پسندد، پرداخته است،یا اینکه آن واژه را به طور مطلق تقسیر کرده تا ناچار نشود مصداق امامیه‌ را برای آن واژه بپذیرند؛و گاهی از طریق تبدیل اعراب کلمات به اعراب دیگری به شرح‌ لغت پرداخته تا خود را راضی گرداند؛و در جای دیگر،الفاظ را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که از اشکال منطقی،مانند دور و تسلسل،دور بماند،و یا با استناد به مباحث کلامی، تفسیر دیگران از لفظی را رد کرده و به تقویت رأی خود همت می‌گمارد.برخی از شواهد تأثیر کلامی در شرح لغوی،بدین‌گونه است:

1-در شرح این سخن حضرت علی(علیه السلام)از خطبه دوم:«و فیهم الوصیة و الوراثة»می‌گوید:«ما تردیدی نداریم که‌"الوصیة"،دربارهء علی(علیه السلام)است که‌ وصیّ رسول الله(صلی الله علیه و آله)است و...،اما درباهء"الوراثة"،امامیه آن را بر میراث مال و خلافت حمل می‌کنند،حال آنکه ما آن را حمل بر وراثت علم می‌دانیم.» (همان،541/1).

2-شارح در شرح عبارت«بقیة من بقایا حجّته من خلائف أنبیائه»از خطبه 381،پس از شرح آن می‌گوید:«اگر گفته شود:آیا لفظ"الحجة"و لفظ "الخلیفة"مشعر به قول امامیه نیست؟خواهم گفت:نه،زیرا متصوفه و فلاسفه،صاحب‌ و مرادشان را حجت و خلیفه می‌نامند و یاران معتزلی ما،منعی برای اطلاق این الفاظ بر علمای مؤمنان در هر روزگاری،نمی‌دانند؛زیرا علما حجت‌های خدایند،بدین معنا که‌ اجماعشان حجت است و خدا اینان را جانشینانش خود در زمین قرار داده تا بر اساس‌ حکم او حکم کنند.»(همان،97/01 و 87).

3-از دیگر نمونه‌هایی که شارح در آن از لفظ امام برای اعتقاد خود سود جسته‌ است،آنجاست که حضرت در وصیت به فرزندش امام حسن(ع)،در نامهء 13،می‌فرماید:

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 109)

«أو أنقض فی رأیی»،شارح این سخن را دلیل بطلان اعتقاد امامیه به عصمت ائمه‌ می‌شمرد،و می‌افزاید:«هذا یدلّ علی بطلان قول من قال:إنه لا یجوز أن ینقض فی رأیه‌ و أن الإمام معصوم عن أمثال ذلک،و کذلک قوله للحسن:"أو یسبقنی إلیک بعض علیات‌ الهوی و فتن الدنیا"یدلّ علی أن الإمام لا یجب أن یعصم عن غلبات الهوی و لا عن فتن‌ الدنیا»1(همان،35/61).

4-همچنین ذیل خطبهء 62،در شرح خبری از عمر بن الخطاب،که شارح آن را «حدیث الفلتة»نام نهاده است،برای یافتن گریزی از لفظو ظاهر،خود را به هر دری‌ زده و هر تکلفی را به جان آسان نموده تا معنای لغوی«الفلتة»را از قول شیعه،به رأی‌ اصحاب خود در اعتزال منصرف کند؛وی می‌گوید:«فأما حدیث الفلتة،فقد کان سبق‌ من عمر أن قال:إن بیعة أبی بکر کانت فلتة وقی الله شرها،فمن عاد إلی مثلها فاقتلوه. و قد أکثر الناس فی حدیث الفلتة و ذکرها شیوخنا المتکلمون فقال شیخنا أبو علی رحمه‌ الله تعالی:الفلتة لیست الزّلة و الخطیئة،بل هی البغتة و ما وقع فجأة من غیر رویة و لا مشاورة...و قال شیخنا أبو علی رحمه الله تعالی:ذکر الریّاشی أن العرب تسمّی آخر یوم‌ من شوال فلتة،من حیث إن محل من لم یدرک ثأره فیه فاته...،فسمّوا ذلک الیوم فلتة، لأنهم إذا أدرکوا فیه ثأرهم فقد أدرکوا ما کان یفوتهم،فأراد عمر أن بیعة أبی بکر تدارکها بعد أن کادت تفوت...»(همان،43/2-91)یعنی:«در مورد حدیث فلته،پیش‌تر از عمر نقل کردیم که گفت:"بیعت ابو بکر فلته(خطا و لغزشی)بود که خدا شرش را نگاه‌ داشت؛پس هر که دوباره چنین کرد او را بکشید."مردم درباره حدیث فلته،فراوان‌ سخن پراکنده‌اند و متکلمان بزرگ ما آن اقوال را آورده‌اند؛شیخ ما ابو علی که خدایش‌ سخن پراکنده‌اند و متکلمان بزرگ ما آن اقوال را آورده‌اند؛شیخ ما ابو علی که خدایش‌ رحمت کناد،می‌گوید:لغت«فلتة»در اینجا معنی لغزش و خطا ندارد؛بلکه مقصود از آن،کار ناگهانی است که بدون مشورت و تبادل نظر پیش آید...شیخ ما ابو علی که‌ (1)-میرزا حبیب خویی در منهاج البراعة به نقد این برداشت ابن ابی الحدید پرداخته است؛یکی از وجوهی که وی‌ برای این عبارت بیان کرده،این است که این است که این جملات،مانند عتابهایی است که در قرآن کریم،ظاهرا متوجّه‌ پیامبر(ص)شده است،امّا در حقیقت،دیگران،مخاطب این عتابها هستند؛(نک:خویی،11/02)از این اسلوب‌ با عنوان«إیاک أعنی و اسمعی یا جارة»یاد می‌شود که معادل است با مثل فارسی«به در می‌گوید که دیوار بشنود»به همین ترتیب،امام(ع)،در این جملات،مطالبی را بیان کرده‌اند که اگرچه خطاب به فرزندشان امام‌ حسن(ع) است،امّا در واقع،خیل کسانی که این نامه را می‌خوانند،مخاطب آن حضرت هستند و امام(ع) در طرح آن،خود را در جایگاه پدری دلسوز قرار داده که نصایح خود را منحصر و محدود به پدری معصوم، خطاب به فرزندی معصوم،نکرده است.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 110)

خدایش رحمت کناد،می‌گوید:ریاشی گفته است که عرب آخرین روز ماه شوال را فلتة نام نهاده بودند،از این جهت که هرکس در آن روز انتقام خون خود را می‌گرفت،چیزی را که ممکن بود از دست بدهد،جبران و دریافت کرده بود.و مقصود عمر از سخن مزبور،این است که بیعت ابوبکر،پس از آنکه نزدیک بود از دست برود،تدارک و جبران شد.

5-امثال

از ویژگی‌های زبان عربی،بسان هر زبان نژادهء دیگر،وجود مثل است.تازیان،چه‌ شهرنشین و چه بدوی و بادیه‌نشین،فصیح سخن گویند یا عامیانه،رموز و امثالی دارند که به هدف‌های گوناگون از آن بهره می‌برند.اگر امثال،دقیقا نمی‌توانست معنای مقصود متکلم را القا کند،مردمان در کلامشان آن را به کار نمی‌بردند و شاعران و ادیبان در شعر و خطابه و نثرشان بدان توسل نمی‌جستند و اینچنین گسترده در میان مردم انتشار نمی‌یافت که خلف از سلف،سینه به سینه،نقلش کند،و ضرب المثل،که آوردن آن در سخن«به منظور تمثّل بدان و تصویر کشیدن مراد دل متکلم برای مخاطب»است(نک: بدیع یعقوب،همان،39/3)یکی از شایع‌ترین مستندات،نزد عموم مردمان و خواص‌ آنان است.از این رو ضرب الامثال از ویژگی‌های بارز متون ادبی و بلاغی به شمار می‌آید که ادبا به وسیلهء آن،آثارشان را آراسته‌اند؛حال اگر متن،ازآن علی(علیه السلام)باشد، اهمیت موضوع روشن خواهد شد.نگاهی بر شرح نهج البلاغه،ما را به دو موضع شارح‌ نسبت به امثال رهنمون می‌کند:

الف)به مثل‌هایی که در کلام امام وارد شده،اشاره کرده و براساس کاربردش در میان تازیان،آن را توضیح داده است؛

ب)گاه در شرح مفردات،از امثال بهره برده است.چند نمونه از ضرب المثل‌هایی که‌ در شرح به کار رفته،بدین‌قرار است:

1-در شرح این سخن امام(ع)که گفته‌اند،«لا أکون کالضبع...یختلها راصدها» می‌گوید:«و العرب تقول فی رموزها و أمثالها:أحمق من الضبع و یزعمون أن الصائد یدخل‌ علیها و جارها فیقول لها:أطرقی أمّ طرّیق،خامری أم عامر و یکرر ذلک علیها مرارا.... فیدخل علیها فیوثقها و هو یقول لها:أبشری أمّ عامر بکمّ الرجال...الخ فتشد عراقیبها فلا فیدخل علیها فیوثقها و هو یقول لها:أبشری أمّ عامر بکمّ الرجال...الخ فتشد عراقیبها فلا تتحرک و لو شاءت أن تقتله لأمکنها...»(همان،312،412)یعنی:عرب در رموز و امثال‌ خود گوید:أحمق من الضبع:نادان‌تر از کفتار،و گمان می‌بردند که شکارچی بر در لانهء

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 111)

آن می‌رود و به کفتار می‌گوید:أطرقی أمّ طرّیق،خامری أم عامر(ام طریق و ام عامر کنیهء این حیوان است)این سخن را بارها بر او تکرار می‌کنند تا خواب بر او چیره گردد؛ آنگاه بر او داخل شده او را به بند کشد،و به او می‌گوید:أبشری أمّ عامر بکمّ الرجال:ای‌ امّ عامر بشارت ده که در چنگ مردان افتادی...،شکارچی بند به گردن کفتار می‌افکند تا حرکتی نکند و اگر بخواهد او را بکشد می‌تواند.»

2-در معنای این کلمهء امام(ع):«ناقعة مرویة»در خطبهء 341،می‌گوید:«یعنی‌ فرونشانندهء تشنگی،نقع الماء العطش،نقعا و نقوعا:آن را تسکین بخشید و فرونشاند و در مثل است:«الرّشف أنقع»یعنی نوشیدنی‌ای که جرعه‌جرعه نوشیده شود،تسکین‌ دهنده‌تر و عطش‌زداتر است؛هرچند با آرامی انجام می‌شود.»(همان،66/9).

3-در تفسیر این عبارت از نامهء 17 که می‌فرماید:«و لئن کان بلغنی عنک حقا لجمل أهلک و شسع نعلک خیر منک»،شارح می‌گوید:«قوله:لجمل أهلک:عرب به‌ "جمل‌"،شتر،مثل می‌آورد،در حقارت و بی‌ارجی و فرومایگی...اما"شسع النعل‌"،بند و دوال کفش،نیز مثل مشهوری است،برای خوار شمرد؛به خاطر پستی مرتبه‌اش که‌ در خاک لگدمال گام‌ها گردد.»(همان،44/81).1

6-استناد به فروق اللغات

در میان الفاظ نهج البلاغه،واژگانی وجود دارد که تقارب معنایی دارد.و شاید بین‌ آنها تفاوت‌های خردی باشد که به ذهن نیاید و در بسیاری موارد،چونان واژگان مترادف‌ و هم‌معنا،به نظر آید.نخستین کسی که در زمینه فروق اللغات گام نهاده،این قتیبة است و پس از او ابو هلال العسکری،صاحب«الفروق اللغویة»،است(نک:الجزائری، مقدمهء محقق)دکتر الدایة می‌گوید:«ابن قتیبة و عسکری و دیگرانی که پا به جای پای‌ ایشان نهادند،متوجه شدند که بسیاری از مردم،تعداد بسیاری از مفردات واژگان را که‌ معنایی نزدیک به هم دارند را مترادف و مشابه فرض کرده و آنها را به گونه‌ای به کار می‌برند که گویی هیچ فرقی بین آنها نیست و آن را نوعی از فساد لغت دانستند و کوشیدند این واژگان را-که بسیار هم بود-به معانی حقیقی‌شان بازگردانند و لذا بین‌ معانی نزدیک به هم تمایز قایل شدند و استعمال درست آن را روشن ساختند.»(همان‌ 5،4).

(1).برای اطلاع بیشتر نک:ابن ابی الحدید،همان،8/41،102/8؛933/6،451/1،56/11،28/6،962/1،6/61.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 112)

شارح،در شرح مفردات،به این موضوع عنایت ویژه‌ای ابراز داشته است؛چنانکه‌ تفاوت‌های میان واژگان نهج البلاغه را یادآور شده است؛وی در پاره‌ای از موارد،فرق دو لفظی که در کلام امام وارد شده را تبیین کرده است؛در مواردی هم،فرق میان واژهء مورد کاربرد امام با دیگر واژه‌های متقارب المعنا را بیان می‌کند تا معنای اصلی را دریافته و از فصاحت امام در گزینش الفاظ مناسب،پرده بردارد.برخی از شواهد کار مؤلف در زمینهء فروق اللغات نهج البلاغه،بدین شرح است:

1-در تفسیر سخن امام(ع)،در خطبهء 421 که گفته‌اند:«و أعنان مساربهم و مسارحهم»،شارح ضمن بیان معنای آن می‌گوید:«و المسارب:ما یسرب فیه المال الراعی‌ و المسارح:ما یسرح فیه»،سپس می‌گوید:«و فرق بین‌"سرح‌"و"سرب‌"،در این است‌ که‌"السّروح‌"در آغاز روز است؛حال آنکه این امر در مورد"السّروب‌"شرط نیست.» (ابن أبی الحدید،9/8).

2-نمونهء دیگر که شارح در آن به بیان تفاوت میان واژهء گزیده امام و سایر واژگان‌ پرداخته است،در شرح کلام حضرت(ع):«ماتحا فی غرب هواه»از خطبهء 28،موسوم به‌ غرّاء است که در بیان معنای«الماتح»می‌گوید:«و الماتح:الذی یستقی الماء من البئر و هو علی رأسها و المائح:الذی نزل البئر إذا قلّ ماؤها،فیملا الدلا.»،وی سپس می‌گوید: «از یکی از ائمهء لغت دربارهء فرق بین‌"الماتح‌"و"المایح‌"پرسیدند،پاسخ چنین بود:اعتبر نقطتی الاعجام،فالأعلی للأعلی و الأدنی للأدنی.»مقصود وی از این سخن،تایید معنایی است که برای این دو واژه بیان می‌کند؛آن واژه که نقطه در بالا دارد(الماتح)، دلالت بر شخصی است که بالای سر چاه است و از آن آب می‌کشد و آن یک که نقطه‌ در پایین دارد(المایح)،دلالت بر آن دارد که شخص به دلیل کم بودن آب چاه،به پایین‌ آن می‌رود و آب برمی‌دارد(همان،312/6).

3-مثال دیگر در تفسیر«قضم الدنیا»از خطبهء 161 و تفاوت«القضم»با«الخضم» آمده است:3و قضم الدنیا:تناول منها قدر الکفاف،و ما تدعو إلیه الضرورة من خشن‌ العیشة و قال أبوذر رحمه الله:"یخضمون و نقصم،و الموعد الله!"»سپس می‌گوید:«اصل‌ "القضم‌"،با کناره‌های دندان‌ها چیز خشکی را خوردن است،و"الخضم‌"،خوردن‌ چیزهای نرم با تمام دهان است.»(همان،971/9).1

(1).نیزنک:2/1،58/4،76/1،49/7،791/6،502/9،191/11.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 113)

7-استناد به صرف و نحو و اعراب

ابن أبی الحدید،به مسائل صرفی و نحوی نیز در استنباط معنا و روشنگری مقصود کلام،اهتمام داشته است.مرجع ضمیر و معانی حروف،معانی ابواب،اوزان مختلف فعل، اعراب کلمه در عبارت،دقایق صرفی،که نقشی مهم در تغیّر معانی دارد و تأویل فعل به‌ مصدر و اتخاذ مصدر به معنای اسم فاعل و مسایل دیگر مربوط به موضوعات صرفی و نحوی بارها در شرح وی ذکر شده است؛همانگونه که این امور در ارزیابی نسخه‌ها و روایت‌های مختلف یک واژه و بررسی آن و ترجیح یکی بر دیگری و نقد لغوی و رفع‌ شبهات احتمالی در لغت نقش به‌سزایی دارد.

از جمله شواهد استناد شارح به صرف و نحو اعراب،از این قرار است:

1-شارح،در شرح«و مغرس الفخار المعرق»از خطبهء آغازین رضی(ره)-که آغاز شرح لغوی اوست-دربارهء واژهء"فخار"و اعراب فاء در آن،ضمن پذیرفتن نسخهء کسر فاء(فخار)،در توحیه سخن خود،ضمن نقل قول از یکی از پیشوایان لغت،چنین‌ می‌گوید:«یکی از ائمة لغت این روزگار،به من گفت:آن واژه‌"الفخار"،به کسر فاء است؛ وی گفت:برخی خواص ،در آن به خطا رفته،آن را فتحه می‌دهند که جائز نیست؛چون‌ مصدر"فاخر"است و مصدر"فاعل‌"بر وزن‌"فعال‌"به کسر است نه شکل دیگر؛مثل: قاتلت قتالا و نازلت نزالا،و خاصمت خصاما و کافحت کفاحا و صارعت صراعا؛به عقیدهء من بعید نیست که این کلمة مفتوحة الفاء باشدو مصدر"فخر"باشد نه مصدر"فاخر"؛ یعنی مصدر ثلاثی-اگر عین الفعلش یا لام آن حرف حلقی باشد-بر وزن«فعال»به‌ فتح است مثل سمح سماحا و ذهب ذهابا،مگر آینکه آن را شیخ یا کتابی مورد اعتماد به صراحت گفته باشد،تا شبهه زایل گردد.»(همان،66/1).

2-نمونهء دیگری که به بحث معانی حروف مربوط است،این سخن حضرت امیر(ع) از خطبهء شقشقیه است،که گفته‌اند:«مضی لسبیله»شارح:ضمن تبیین معنای«لام»در آن عبارت می‌گوید:«مضی لسبیله:مات،و السبیل،الطریق و تقدیره:مضی علی سبیله، و تجی‌ء اللام بمعنی«علی»کقوله:فخرّ صریعا للیدین و للفم.»(همان،361/1)در اینجا نیز،همچون جاهای دیگر،شرح روابط موجود میان مستندات مختلف روشن می‌شود؛ مثل شعر که در استشهاد به معانی حروف از آن استفاده شده است و شناختن این‌ معانی،شارح را در تبیین معنای لغوی متن،یاری می‌دهد.

3-مثال بعدی،در شرح سخن حضرت در خطبهء 56 است که گفته‌اند:«و طیبوا عن‌ أنفسکم نفسا»و نصب«نفسا»که ابن ابی الحدید،دلیل آن را تمییز بودن«نفس»دانسته

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 114)

و دلیل مفرد آمدن آن را این‌گونه بیان می‌کند:«چون تمییز تنها مفرد می‌آید هرچند در معنای جمع باشد،عرب گوید:أنعموا بالا و لا تضیقوا ذرعا،»همچنان‌که جمع‌آوردن‌ "الأنفس‌"را چنین توجیه می‌کند:«و"الأنفس‌"را بر صیغهء جمع باقی گذاشت چون‌ نیازی به مفرد آوردن آن نبوده است،می‌گوید:و طّنوا أنفسکم علی الموت و لا تکرهوه‌ و هوّنوه علیکم،و عرب گوید:طبت عن مالی نفسا:وقتی رفتن مال را ساده‌انگاری.» (همان،141/5).

8استناد به ریشه‌های لغوی و گویش‌ها

مقصود ما از این عنوان آن نیست که تنها در ریشه‌ها و گویش‌ها محصور گردد؛بلکه‌ ما در این بخش،چند موضوع را مدّ نظر داشته‌ایم که از این قرار است:1-ریشه‌های‌ لغوی،خواه به معنای حروف اصلی در یک واژه و خواه به معنای ابتدایی که معانی ثانویهء لفظ از آن برآمده است؛2-بیان تطور لفظی و تحول معنوی که بر واژه گذشته است،تا در معنایی که امروز در دسترس است.3-بیان معنایی که اعراب بادیه یا عرب شهرها آن را به کار گرفته‌اند؛این موضوعات،در قالب این عناوین قابل بررسی است:

1-تطور لفظی

1-1-در شرح لفظ"المهیمن‌"از نامه 26،می‌خوانیم:«...اصل واژه از"آمن غیره من‌ الخوف‌"است،زیرا شاهد،با شهادت و گواهی خود،دیگری را از ترس ایمن می‌گرداند؛ سپس در آن تصرّف کردند و یکی از دو همزهء«مؤامن»را به یاء ابدال کردند،و به‌ «مؤیمن»تبدیل شد؛آنگاه همزه را به هاء قلب نمودند؛مثل أرقت و هرقت،لذا مهیمن‌ شد.»(همان،611/71).

1-2-همچنین،در شرح خطبهء 111،دربارهء واژهء«الملک»و مراحل گذشته بر آن،از شکل ابتدایی تا تبدیل آن به شکل امروزی،می‌گوید:«اصل الملک،"الأکوکة"و"الألوک‌" است؛به معنای نامه.کلمه قلب شده و لام مقدم شده ملأک گشته است؛چنانکه شاعر گفته است:

"فلست لإنسیّ و لکن لملأک‌ تنزّل من جوّ السماء یصوب‌"

سپس همزهء آن به دلیل کثرت استعمال،افتاد و گفته شد:"ملک‌"،و هنگام جمع، همزه بدان بازگشت،و عرب می‌گوید:ملائکة و ملائک؛چنانکه أمیّة بن أبی الصلت، چنین گفته است:

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 115)

"و کأنّ برقع و الملائک حولها سدرّ تواکله القوائم أجرد"

(همان،681/7)

2-تطور معنوی:

2-1-در شرح این سخن امام در خطبهء 23«أما و الله إن کنت لفی ساقتها حتی ولّت‌ بحذافیرها،ما ضعفت و لا جبنت»چنین می‌خوانیم:«اصل در"ساقتها"این است که‌ جمع سائق باشد مثل حائض و حاضة و حائک و حاکة،سپس لفظ"الساقه‌"برای معنای‌ "الأخیر"استعمال شده است؛چون سائق و فرمانده در آخر کاروان یا سپاه است» (همان،841/3).

2-2-از جمله شواهد دیگر در تطور معنایی،واژهء غیابات از خطبهء 09 است که شارح‌ آن را در اصل،ژرفای چاه دانسته که به هر امر پوشیده و مبهم و پنهانی اطلاق شده‌ است؛او می‌گوید:«و غیابات الغیوب:جمع غیابة،و هی قعر البئر فی الأصل ثم نقلت إلی‌ کل غامض خفی،مثل غیابة.»(همان،22/7).

3-گویش‌ها و اثرگذاری معنوی آن:

شارح در شرح خطبهء 68،واژهء«السّدف»را با توجه به اختلاف کاربرد معنوی آن، میان گویش‌ها و لغات عرب،از اضداد دانسته و در گویشی،معنایش را چنین گوید: «السّدف:جمع سدفة،و آن پاره‌ای از شب دیجور و تاریک ا ست»،آنگاه،آن معنا را به‌ گویش نجدیان نسبت می‌دهد و معنای کاربردی دیگر قبایل را روشنی و پرتو نور بیان‌ کرده و می‌گوید:«هذا فی لغة أهل نجد،و أما غیرهم فیجعل السدفة الضوء،و هذا اللفظ من الأضداد و کذلک السّدف،بفتح السین و الدال»در ادامه،قول برخی را می‌آورد که آن‌ را آمیختگی تاریکی و روشنایی به هم دانسته‌اند؛چونان که در وقت میان طلوع فجر و رخ نمودن خورشید است:«و قد قیل:السّدفة:اختلاظ الضوء و الضلمة کوقت ما بین طلوع‌ الفجر إلی الإسفار،و السّدف:الصبح و إقباله،و أسدف اللیل،أظلم،و أسدف الصبح أضاء، یقال:أسدف الباب،أی افتحه حتی یضی‌ء البیت و فی لغة هوازن«أسدفوا»أی أسرجوا، من السراج.»(همان،002/6).

9-استناد به فهم بلاغی

نهج البلاغه،متن ادبی،در حد و سطح دیگر متون به جز قرآن نیست؛بلکه تفوق آن‌ بر همهء کتاب‌هایی که سرشار از مجازات و استعارات و نکات بلاغی است،روشن است؛ همان‌گونه که صاحب آن امام علی(علیه السلام)،خود بنیان‌گذار فصاحت و تعالی‌

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 116)

بخش بیان و«إمام أرباب صناعة البدیع»است(ابن أبی الحدید،843/6)لذا تنها نگاهی‌ گذرا به وجه بلاغی شرح ابن أبی الحدی،کافی است تا میزان تلاش مؤلف در کشف‌ چشمه‌های گوارای بلاغت امام و حکمت او را دریابیم؛براساس سخن شریف مرتضی در امالی:للعرب ملاحن فی کلامها،و إشارات إلی الأغراض و تلویحات بالمعانی،متی لم‌ یفهمها و یسرع إلی الفطنة بها من تعاطی تفسیر کلامهم و تأویل خطابهم کان ظالما نفسه،متعدیا طوره»(الشریف المرتضی،53/1)و اهمیت استناد بلاغی در شرح،به این‌ بازگشت دارد که واژه را در استعمال ادبا حقیقتی است و مجازی،و در صورتی که از کلام عرب خلص شاهدی باشد،می‌توان هر دو را مراد ادیب و سخنور دانست؛زیرا مراد اصلی ادیب،در دل او پنهان است و لذا سخن او که بازگویندهء مراد اوست،ممکن است‌ چند معنای احتمالی دربرداشته باشد که هر یک به‌طور جداگانه مقصود نظر خطیب‌ هم بوده باشندو این ویژگی کلام بلیغ است؛چنان که شریف مرتضی(ره)می‌گوید: «لیس یجب أن یستبعد حمل الکلام علی بعض ما یحتمله إذا کان له شاهد من اللغة و کلام العرب،لأن الواجب علی من یتعاطی تفسیر غریب الکلام و الشعر أن یذکر کلّ ما یحتمله الکلام من وجوه المعانی،فیجوز أن یکون أراد المخاطب کل واحد منها منفردا،و لیس علیه العلم بمراده بعینه،فإن مراده مغیّب عنه»(همان،64)پس آنکه به بحث‌ پیرامون مفردات نهج البلاغه می‌پردازد،می‌بایست بر علوم بلاغت نیز در کنار لغت‌ مسلط باشد و به هرآنچه با مجاز و استعارات و کنایات مرتبط است آگاهی داشته باشد. ازاین‌روست که ابن أبی الحدید،واژه را از طریق بلاغت نیز شرح می‌دهد و در آن نیز نیکو می‌درخشد.از نمونه‌های تأثیر بلاغت در فهم لغات،می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

1-وی در شرح این سخن،در خطبهء 7 که فرموده است:«وباض و فرّخ فی صدورهم»، تخم‌گذاردن و جوجه نهادن شیطان در سینه‌های مردمان را استعاره از وسوسه و اغوا گرفته و علاقهء آن را تبیین کرده و می‌گوید:«استعارة للوسوسة والإغواء و مراده طول‌ مکثه و إقامته علیهم لأن الطائر لایبیض و لا یفرخ إلا فی الأعشاش التی هی وطنه و مسکنه»(ابن أبی الحدید،612/1).

2-همچنین در سخنی از آن حضرت(ع)در خطبهء 01 که مؤمنان را به جهاد ترغیب‌ می‌کند و از شیطان هشدار می‌دهد و می‌فرماید:«ألا و إن الشیطان قد جمع حزبه»،شارح‌ با توجه به شأن صدور خطبه و وجه بلاغی آن،کلمهء شیطان را دارای دو احتمال معنایی‌ در حقیقت و مجاز دانسته و می‌گوید:«یمکن أن یعنی بالشیطان الحقیقی و یمکن أن‌

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 117)

یعنی به معاویة فإن عنی معاویة فقوله‌"قد جمع جزبه و استجلب خیله و رجله‌"کلام‌ جار علی حقائقه،و إن عنی به الشیطان،کان ذلک من باب الاستعارة و مأخوذا من قوله‌ تعالی:(و استفزز من استطعت منهم بصوتک و أجلب علیهم بخیلک و رجلکک)»(همان، 522/1).

3-مثال پایانی را به جناس در کلام امام(ع)اختصاص داده‌ایم،آنگاه که در خطبهء 331 می‌فرماید:«فالبصیر منها شاخص،و الأعمی إلیها شاخص»اما سخن شارح در این‌ باره،اشاره به جناس تام در"شاخص‌"دارد که در دو موضع،سخن دو معنای متفاوت را می‌رساند:«فمن مستحسن التجنیس،و هذا هو الذی یسمّیه أرباب الصناعة الجناس‌ التام،فالشاخص الأول‌"الراحل‌"،و الشاخص الثانی من‌"شخص بصره‌"بالفتح،إذا فتح‌ عینه نحو الشی‌ء مقابلا له و جعل له یطرف»(همان،012/8).1

01-استناد به فهم اهل زبان

هر ادیبی که به مباحث لغوی و مفردات پرداخته،حتما به فهم اهل زبان و ناطقان‌ خلّص آن نسبت به الفاظ،اهتمام ویژه مبذول داشته است؛زیرا بنا بر گفتهء فؤاد سزگین‌ تردیدی نیست که«علمایی که به‌"فصحاء الأعراب‌"شناخته شده‌اند،نقش به‌سزایی در پیدایش معاجم عربی داشته‌اند و اگر ایشان را بدویان بیابان‌گرد و بی‌فرهنگی بشمریم‌ که نه خواندن می‌دانسته و نه توان نوشتن داشته‌اند،با اخباری که حکایت از تالیفات‌ تخصصی ایشان دارد،تناقض دارد.»(سزگین،71/8)ازاین‌رو،کلام عرب،در پژوهش‌ها و مطالعات لغوی قابل استناد است و بی‌شک،در فهم متن،بدان استشهاد می‌شود.

موضع شارح نسبت به فهم و استعمال متعارف الفاظ در میان اهل زمان،اگر با کاربرد واژه نزد امام(ع)مخالفت داشته باشد،دفاع از استعمال کلام معیار است یعنی‌ کلام امام؛به گونه‌ای که در بسیاری موارد،قول امام(ع)را بر متعارف نزد مردمان ترجیح‌ داده ا ست؛ولی ما اکنون،تنها قصد داریم نقش فهم اهل زبان و استعمال عرب خلص،در شرح مفردات را بیان کنیم.بهترین راهنمای ما در یافتن این موارد،استشهاد به فهم و استعمال عرب در شرح الفاظی است که شارح چنین بیان می‌دارد:تقول العرب؛و یقال؛کما تقول؛و إذا أرادت العرب أن تعبّر...؛و ما یتعارفه الناس؛و المسموع..،و...؛اما برخی‌ نمونه‌ها،در شرح نهج البلاغه ابن الحدید،از این قرار است:

(1).برای اطلاع بیشتر نک:همان،991/7،931/5،81/2،73/9،8/41.

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 118)

در شرح عبارت حضرت در حکمت 003:«و قد سئل عن مسافة ما بین المشرق و المغرب:فقال:مسیرة یوم للشمس»شارح در دفاع از قول امام در به کارگیری لفظ«مسیرة»می‌گوید:«هکذا تقول العرب»عرب این‌چنین می‌گوید:"بینهما مسیرة یوم‌"و نمی‌گویند"مسیر یوم‌"،چون‌"مسیر"مصدر است و"المسیرة"اسم.»(ابن أبی الحدید، 361/91).

2-از جمله مواردی که شارح واژهء منتخب امام(ع)را بر استعمال متعارف میان مردم‌ ترجیح داده است،سخن اوست در شرح حکمت 74:«احذروا صولة الکریم إذا جاع و اللئیم إذا شبع.»وی می‌گوید:«مقصود امام از"الجوع‌"و"الشّبع‌"آنچه در میان مردمان‌ متداول است،نیست؛بلکه منظور این است که:احذروا صولة الکریم إذا ضیم و امتهن ،و احذروا صولة اللئیم إذا أکرم:یعنی از خشم انسان بزرگوار،آنگاه که بدو ستم شود و خوار گردد،بترسید و برحذر باشید،از دست‌درازی انسان فرومایه،آنگاه که گرامی داشته‌ شود.»(همان،141/81).

همچنین نباید از یاد برد که شارح متتزلی،در کنار منهج و روش اجتهادی که از نظر گذشت،به نقد آراء لغوی دیگر شارحان و لغویان می‌پردازد و روشی ویژه و معیارهایی علمی در پیش دید پژوهنده قرار می‌دهد که البته انگیزه‌های علمی و درونی او را به این نقدها ترغیب می‌کند که به خاطر حجم زیاد آن،در این نوشتار،از آن سخنی‌ نگفتیم.شرح لغوی ابن ابی الحدید،البته از اشکال‌ها،ایرادات و خرده‌هایی در برخی از تفاسیر و فهم لغات مبرا نیست،که سخن از این همه،مجالی دیگر می‌طلبد

نتیجه

پس از بررسی منهج و روش لغوی شرح ابن أبی الحدید بر نهج البلاغه،می‌توان گفت که‌ وی افزون بر بهره‌گیری از مناهج و روش‌های گوناگون،همچون منهج کلامی و تاریخی و ادبی و بلاغی،به تفسیر و تبیین غرائب الفاظ نهج البلاغه،عنایت ویژه مبذول داشته‌ است؛به گونه‌ای که شرح خود را بر بنیان شرح لغوی،استوار ساخته است.وی در شرح‌ لغوی،روش‌مند عمل کرده و منهج خاصی را درپی گرفته است.

او در شرح مفردات،صرفا مقلّد نیست،که به آنچه در لابلای کتاب‌های لغوی و شروح پیش از خود می‌بیند بسنده کند؛بلکه در شرح خود،دو روش را در پیش‌گرفته‌ است:تقلیدی؛و اجتهادی.وی در بعضی موارد،معنای لفظ را از معاجم لغوی نقل‌

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 119)

می‌کند،بی‌آنکه آن را به نقد کشد؛ابن ابی الحدید،در این موارد مقلّد است.ولی شارح، در بیشتر موارد به اجتهاد در شرح لغوی پرداخته است.برهمین‌اساس،در شرحش،به‌ قرآن و حدیث و فهم بلاغی و مباحث کلامی و فهم عرب‌زبانان و شعر و امثال و مانند آن استناد ورزیده است و از آن در دریاف معانی و کشف مراد امام از واژگان نهج‌ البلاغه،کمک گرفته است.

فهرست منابع

1.قرآن کریم؛

2.أصف فکرت،محمد،دائرة المعارف الإسلامیة الکبری،إیران،6141 هـ ق،چاپ اول؛

3.ابن أبی الحدید المعتزلی،عز الدین أبی حامد عبد الحمید بن هبة الله،شرح نهج‌ البلاغة،تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم،دار الکتاب العربی،بغداد،6241 هـ ق،چاپ‌ اول؛

4.ابن خلکان،أحمد بن محمد بن أبی بکر،و فیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان،تحقیق:إحسان‌ عباس،دار صادر،بیروت،7931 هـ ق؛

5.ابن کثیر القرشی الدمشقی،أبو الفداء إسماعیل،البدایة و النهایة،دار المعرفة،بیروت، 2241 هـ ق،چاپ ششم؛

6.البغدادی عبد القادر بن عمر،خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب،تحقیق:محمد نبیل طرفی،بإشراف امیل بدیع یعقوب،دار الکتب العلمیة،بیرت،8141 هـ ق؛

7.الجزائری،نور الدین نعمة الله،فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات،تحقیق و شرح:د.محمد رضوان الدایة،مکتب نشر الثقافة الإسلامیة طهران،5141 هـ ق، چاپ سوم؛

8.الحسینی الخطیب،السید عبد الزهراء مصادر نهج البلاغة و أسانیده،دار الأضواء،بیروت، 5041 هـ ق،چاپ سوم؛

9.حمادی،محمد ضاری،الحدیث النبوی الشریف و أثره فی الدراسات اللغویة و النحویة، مؤسسة المطبوعات العربیة،بیروت،2041 هـ ق،چاپ اول؛

01.الخضر حسین،محمد،مجلة مجمع فؤاد الأول للغة العربیة،المطبعة الأمیریة ببولاق، القاهرة،9391،012/3-791؛

11.خویی،حبیب الله،منهاج البراعة،مکتبة الاسلامیة،8531؛

پژوهشهای قرآن و حدیث » شماره 1 (صفحه 120)

21.سزگین،فؤاد،تاریخ التراث العربی،الطبعة الثانیة،قم،مکتبة آیة الله المرعشی‌ النجفی،مطبعة إسماعیلیان،2141 هـ ق،المجلد الثامن(علم اللغة)؛

31.سید رضی،محمد بن الحسین،نهج البلاغة،تحقیق:د.صبحی الصالح،مؤسسة دار الهجرة،قم،7041 هـ ق،چاپ اول؛

41.السیوطی،جلال الدین،الاتقان فی علوم القرآن،تحقیق:سعید المندوب،لبنان،دار الفکر،6141 هـ ق،چاپ اول؛

51.الشریف المرتضی،علی بن الحسین الموسوی،أمالی المرتضی غرر الفوائد و درر القلائد،تحقیق:محمد أبی الفضل إبراهیم،المکتبة العصریة،بیروت،5241 هـ ق، چاپ اول؛

61.فخر رازی،محمد بن عمر،مفاتیح الغیب،دار احیاء التراث العربی،بیروت،0241 هـ ق؛

71.الکتبی،محمد بن شاکر،فوات الوفیات و الذیل علیها،تحقیق:إحسان عباس، دار صادر،بیروت،بی‌تا؛

81.الموسوی،محسن باقر،المدخل إلی علوم نهج البلاغة،دار العلوم،بیروت،3241 ه ق،چاپ اول؛

91.یعقوب،إمیل بدیع،موسوعة علوم اللغة العربیة،دار الکتب العلمیة،بیروت،7241 ه‌ ق،چاپ اول.